

ادبیات اربعین

رسیده‌ایم به کوی تو جای آن دارد
که عمر صرف زمین بوسی قدم گردد
عمود به عمود تا رسیدن به عمود ۱۴۰۰،
قامت‌های عمود، لب‌های زمزمه‌گر، چشم‌های
طوفانی و ضربان منتشر قلب‌ها را می‌توان دید
و شنید.

معجزه عشق همین جاست؛ برای هیچ کس
دعوت‌نامه نفرستاده‌اند، ارزی و ویزایی و دلاری
جز «دلدار» نیست. به انتخاب و اختیار آمده‌اند؛
گاه چند ده کیلومتر پای زخمی، گاه به مدد
عصا، با پایي که نیست و چه بسا بدنی معلول
و لخت و شکسته، «راه» را کوبان و پایکوبان
آمده‌اند.

معجزه عشق است دیگر؛ وقتی زیارت یار باشد،
کوه و دشت و صخره و خار، پیش پای شوق
نرم‌تر از پرنیان‌اند و دلپذیرتر از حریر. دوست به
دوست رسیده است، مُحب به محبوب و چگونه
مولاناوار نگوید:

من به شهی رسیده‌ام، زلف خوشش کشیده‌ام
خانه‌ش گرفته‌ام، گرچه چنین پیاده‌ام
هر چه زیبایی و رسایی است در این سفر است،
همدلی، هم‌قدمی، یگانگی، صمیمیت، گذشت،
سخت‌و، افتادگی و خضوع که یار یگانه است؛
مقصد یگانه و آرمان یگانه و این یگانگی تصویری
بشکوه از ظهور است و عصر ظهور، و به قول آن

اینجا کسی است پنهان، دامان من گرفته
خود را سپس کشیده، پیشان من گرفته
اینجا کسی است پنهان، چون جان و خوش‌تر
از جان

باغی به من نموده، ایوان من گرفته
اینجا کسی است پنهان، همچون خیال در دل
اما فروغ رویش، ارکان من گرفته
در چشم من نیاید خوبان جمله عالم
بنگر خیال خوبش، مژگان من گرفته
من خسته گرد عالم درمان ز کس ندیدم
تا درد عشق دیدم، درمان من گرفته

موکب به موکب، پیر و جوان و کودک، پای
آبله‌گون، بی‌قرار و سوگوار می‌آیند تا زائر آفتابی
باشند که از شرق گودال «سر» برآورد.

چند میلیون؟ شماره نمی‌توان کرد، اقیانوسی
از انسان جاری است؛ اعجاز عشق است و عرفان
و ایمان، دلدادگی و شوریدگی. همه زائرند؛ به
فرمان «جان» آمده‌اند، خستگی، قدم به قدم،
بوسه بر پیشان می‌زند و «خسته» از نشاط آنان،
سر بر پیشان می‌ساید. «خستگی» در راه می‌ماند
و از دوردست، اراده‌های سترگشان به اعجاب
می‌نگرد.

به کربلا می‌رسند و گاه بی‌آنکه حرم را مجال
بوسه‌ای باشد، باز می‌گردند و گویی این بیت
غالب دهلوی، بیان غالب آن‌هاست که:

باید پای درس
«حسین»
نشست و
«زیبایی» و
«رسایی» را از
کربلا آموخت؛
باید شکوه و
شوکت و شرار
این «واقعۀ
عظیم» جان را
بنوازد و از این
دست زیستن
را در سلوک و
سیر و سیره‌ما
رقم بزند



بزرگ - علامه حسن‌زاده - که از او پرسیدند چه قدر تا ظهور فاصله است، گفت: ظهور اتفاق افتاده است، اینک گواه: اربعین! میلیون‌ها انسان در کنار هم، در نهایت امنیت، بی‌هیچ مرزبندی نژادی، قومی، حتی مذهبی و دینی. وقتی مسیحیان، یهودیان، بودایی‌ها و ... نیز در این راه‌پیمایی هستند، یعنی همهٔ ادیان زیر یک پرچم گرد آمده‌اند و این تصویر روشن عصر ظهور است. معجزهٔ عشق است دیگر ... اربعین را باید دریافت و ادراک کرد. اگر در زیارت اربعین می‌خوانیم: «لیستنقذ عبادک عن الجهالة و حیرت الضلالة»، یعنی طلوع حسین، غروب «جهالت و ضلالت و حیرت» است، باید اربعین خط پایان بر جهالت باشد و ضلالت. در اربعین باید بر هر چه جهالت خط کشید؛ باید به روشنایی بینش و دانش رسید؛ باید حیرت و گم‌شدگی به بصیرت و خودیافتگی برسد. باید پای درس «حسین (ع)» نشست و «زیبایی» و «رسایی» را از کربلا آموخت؛ باید شکوه و شوکت و شرار این «واقعهٔ عظیم» جان را بنوازد و از این دست زیستن را در سلوک و سیر و سیرهٔ ما رقم بزند. معجزهٔ عشق را همین جا باید دید. به قول مولانا «اینجا کسی است پنهان» که باید او را یافت و این یافتن، امروز تجلی کرده است در همین «رفتن و ره سپردن»، در همین

راه‌پیمایی ... اما جلوهٔ این اعجاز عاشقانه را در ادبیات این راه‌پیمایی هم می‌توان یافت. در راه‌نوشته‌ها، دل‌نوشته‌ها، سفرنامه‌ها، سفر سروده‌های اربعین فصلی تازه در ادبیات آیینی ما باید دانسته شوند که هنوز در حال تکوین‌اند و پژوهش و کاویدن ابعاد این «گونهٔ» نوپدید نیازمند درنگ و مطالعه است. در این چند سال که «راه‌پیمایی اربعین» میلیون‌ها دل شده را به راه و جاده می‌کشاند، ادبیاتی خلق شده است که چندین کتاب، چند مجموعه دل‌نوشته و صدها متن دلپذیر را سبب شده است. برخی از این متن‌ها آن قدر شیرین و شکوهمند و جذاب‌اند که با ترازمندترین و فرازمندترین متون ادبی ما پهلو می‌زنند. امیدوارم در فرصتی دیگر از این «گونه ادبیات» بیشتر سخن بگوییم؛ ادبیاتی که همچون ادبیات‌های بی‌نام یا گمنام و «گمنام» هنوز در شمار گونه‌ها به حساب نیامده‌اند و مگر تاکنون پژوهشی جدی در باب ادبیات رایانامه‌ها، پیامک‌ها، میثاق‌نامه‌های جبهه، لباس‌نوشته‌ها، وصیت‌نامه‌ها و دشت‌نوشته‌ها و ... صورت گرفته است؟ درها و پنجره‌هایی تازه به روی ادبیات گشوده شده است که ما را به «تماشا» می‌خوانند و «ادبیات اربعین» یکی از آن‌هاست. راستی صاحب کدام قلم نخستین پژوهشگر این عرصهٔ نوظهور خواهد بود؟